مذاکرات جدید خاورمیانه

پنج‌شنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۹ – ۹ سپتامبر ۲۰۱۰
Uri Avnery
برگردان ناهید جعفرپور
آنچه که بنیامین نتانجاهو، محمود عباس و باراک اوباما در راه رفتن به نشست واشنگتن فکر می کردند

یک خانم ژورنالیست اردنی چهارشنبه گذشته در باره آنچه که نتانجاهو رئیس جمهور اسرائیل در راه رفتن به واشنگتن فکر می کرد با من صحبت نمود. بنظر می رسد که این خانم از نتیجه راضی بود زیرا که وی از من درخواست نمود که فکر محمود عباس و همچنین باراک اوباما را بخوانم و بشکافم.
من در باره این موضوع پاسخ زیر را دادم:
درباره نتانجاهو:
فکر نتانجاهو در راه رفتن به واشنگتن: مهمترین مسئله این است که جلوی خسارت ها را گرفت. همین حالا کسی از من پرسید که من در باره اوضاع چهار سال آیندمان چه می اندیشم؟ 4 سال؟؟؟؟ من دارم تلاش می کنم بفهمم که در چهار هفته آینده وقتی که توقف شهرک سازی برداشته می شود چه خواهد شد. من احساس یک افسر را دارم که روی عرشه کشتی تیتانیک ایستاده است و می بیند که چگونه کوه یخ لعنتی بطوری تهدید کننده نزدیک و نزدیک تر می شود. با این شهرک نشینان (بله بله می دانم من باید آنها را با نام ساکنین یودا و ساماریا خطاب کنم) نمی شود شوخی کرد. این غیر ممکن است که بتوان آنان را سر عقل آورد و قانعشان کرد زمانی که ما بدنبال راه چاره ای هستیم تا بدان وسیله مسئله شهرک سازی را به بعد موکول کنیم، ساکت باشند.
آریک شارون این تلاش را کرد. آنهم به این صورت زمانی که تلاش کرد نوار غزه را از هم جدا سازد به شهرک نشینان گفت: بگذارید دوجین از شهرک های کوچک را قربانی کنیم تا بعد بتوانیم صدها شهرک دیگر را نجات دهیم. انگشت کوچک را قطع می کنیم تا بتوانیم تمام هیکل را نجات دهیم. اما این مسئله کمک نکرد و شهرک نشینان می خواستند تک تک شهرک ها را حفظ کنند و برای آن مبارزه نمایند. زمانی که ما سال گذشته شروع کردیم در باره مسکوت گذاشتن نقشه شهرک ها با هم مذاکره نمائیم، من مثل یک شیر جنگیدم که تاریخ آنرا بجای یکسال که خواست اوباما بود به ده ماه محدود کنم. ما هردو اختلاف این دو زمان را می دانستیم: تاریخ 10 ماه در اوج مبارزه انتخاباتی

آمریکا پایان می پذیرد و تاریخ یکسال به این معنی است که انتخابات پایان یافته است. من فکر کردم اگر که ما شهرک سازی را تا پایان سپتامبر مسکوت بگذاریم سپس اوباما به خود اجازه نخواهد داد که مرا مجبور نماید که قرار ها را تمدید کنم. رای یهودی ها و پول یهودی ها می تواند خیلی جیز ها را عوض کند. من در آمریکا بزرگ شدم و می دانم که مسائل چگونه پیش می روند.
American Israel Public Affairs Committee – proisraelische Lobby
بر کنگره آمریکا حکومت می کند. سیاستمداران تمام مدت بخصوص زمان انتخابات از ما ترس دارند. آنها بخوبی می دانند که اگر از اسرائیل پشتیبانی نکنند از کنگره و از سیاست بیرون انداخته می شوند. اما حالا یک اوضاع درهمی حاکم است: اوباما میخواهد تحت هر شرایطی چیزی بدست آورد که بتواند به رای دهندگان بعنوان پیروزی بزرگ غالب نماید. اما ابو موذن (محمود عباس) اگر ما همچنان به شهرک سازی ادامه بدهیم، از مذاکره خودداری می کند. بنابراین اوباما می خواهد مرا مجبور کند که به قرار ها همچنان مومن باشم. اگر من تائید کنم ائتلاف من از هم پاشیده می شود: من آخرین باررا فراموش نکرده ام – 1999 – چپ نبود که آنزمان دولت مرا انداخت بلکه شرکای راست من بودند.
طبیعی است که اوباما با آدم هایش با کلی راه حل های ممکن برای توافق می آیند. مسکوت گذاشتن سمبولیک شهرک ها که بطور واقعی مانعی در برابر شهرک سازی نخواهد بود. یا اینکه لغو سمبولیک قراری که جلوی شهرک سازی را واقعا می گیرد. یا چیز دیگری مثل پیشنهاد مریدور – مریدور پیشنهاد نمود که تنها در بلوک های بزرگ شهرک ها را بسازیم – اما شهرک نشینان با این هم توافق ندارند.
خوب چه کنیم؟ من نمی دانم. من باید به هوشم اعتماد کنم و در این باره در لحظه ابتکاری بخرج دهم. اما حتی اگر هم موفق بشوم این مسئله را به بعد از 26 سپتامبر عقب بیاندازم، حتما باعث اختلافاتی خواهد شد. مهم این است که کاری کنم که تقصیر ها به گردن ابو موذن (محمود عباس) بیافتد.
وصلح؟ خنده داراست! من برای این حرفهای احمقانه وقت ندارم. حداکثر چیزی که من می توانم ارائه کنم به حداقل هائی نخواهد رسید که مورد قبول آنهاست. چی، من باید بیت المقدس را تقسیم کنم؟ من باید صدها شهرک و صدها پست کنترلی خارجی را از دست بدهم؟ من باید نوار غربی را از دست بدهم؟ من باید تنها با برگشت آوارگان موافق باشم؟
من به محمود عباس خواهم گفت که او شریک من است. من به او می

قبولانم که من نتانجاهوئی جدید هستم (خدای من چند بار باید خودم را بجای یک آدم جدید جا بزنم؟). مهم این است که از این درهم برهمی سالم بیرون بیایم واوضاع در دستم باشد.

محمود عباس

فکر محمود عباس در موقع رفتن به واشنگتن: مهم این است که جلوی خسارات را گرفت. از این ملاقات چیزی بیرون نمی آید. روشن است. اما ما باید کاری کنیم که کسی تقصیر را گردن ما نیاندازد. من مطمئنم که ابو عمر(یاسر عرفات) هم این طوری فکر می کرد. زمانی که وی سال 2000 بر خلاف خواسته اش به کمپ دیوید کشیده شد. او می دانست که آهود باراک و بیل کلینگتون مثل گردو شکن ظاهر می شوند تا بتوانند گردو را یعنی اورا بشکنند. اوکی. اوباما کلینگتون نیست. من به او اعتماد دارم. او واقعا می خواهد صلح برقرار کند. اما می تواند؟ هر بار که او این تلاش را کرد در نهایت تسلیم نتانجاهو شد. حالا او باید نتانجاهو را مجبور سازد که توقف شهرک سازی ها را طولانی تر کند. آیا می تواند؟ من از این خواست ها نباید عقب نشینی کنم. حماس ـ خدا به آنها قوت بدهد ـ دنیا را برایم جهنم می کنند. آنها همین حالا هم مرا لعنت می کنند. آنهم تنها برای اینکه من به واشنگتن می روم. انگار که من گزینه دیگری هم داشتم. در حالیکه شهرک سازی ها همواره بزرگتر می شوند، مذاکره کردن خنده دار است.
ابو عمر مقیاسی را گذاشت که هیچکس از ما با کمتر توافق نخواهد داشت: یک کشور فلسطینی با بیت المقدس شرقی بعنوان پایتخت و برگشت به مرزهای 4 جون 1967 ، تبادل محدود زمین ها یک بر یک، انحلال شهرک ها در منطقه ما، راه چاره ای مشترک برای حل مشکل آوارگان وبرگشت سمبولیک چندین هزار نفر. من آماده ام یک لشکر بین المللی را روی زمینمان راه بدهم اما حضور نظامی اسرائیل را نمی پذیرم. اگر من بتوانم یک چنین پیمانی را ببندم در این صورت حماس بدیل دیگری نخواهد داشت و با ما خواهد ماند.
آیا می شود به اوباما اعتماد نمود؟ می گویند که او بعد از انتخابات ماه نوامبر از فشار یهودیان آزاد خواهد شد. اما بعد او شروع خواهد کرد در باره انتخابات ریاست جمهوری دوسال دیگر فکر کند. تنها زمانی که وی دوباره انتخاب شود ـ من اصلا در این باره مطمئن نیستم که این اتفاق بیافتد ـ آیا او در این وضعیت خواهد بود که با لوبی های اسرائیلی در کنگره آمریکا معامله کند.
در این فاصله ما باید تحمل کنیم. مسئله مهم همین است. تحمل کرد و منتظر زمانهای بهتر بود.
باراک اوباما در شب قبل از کنفرانس: مهم این است که جلوی خسارات

را گرفت
قبل از انتخاباتم فکر می کردم که می توانم انسانها را با منطق متقاعد سازم. بالاخره صلح برای اسرائیل همانقدر مهم است که برای فلسطینی ها. اسرائیل چه شانسی دارد اگر که در مدت یکسال تمامی دنیای عرب در دست های مسلمانان افراطی بیافتد؟ و چه شانسی رهبران فلسطینی دارند؟ چرا نمی خواهند بفهمند. آنها مرا دیوانه می کنند.
هنری کسینجر گفت که اسرائیل سیاست خارجی ندارد بلکه تنها سیاست داخلی دارد. متاسفانه این در باره فلسطینی ها هم صادق است ـ همچنین برای ما آمریکائی ها ـ سیاست داخلی همه جا ارجعیت دارد. اقتصاد فاجعه بار است. اوضاع افغانستان آنچنان خراب است که هرگز این چنین نبوده است. (آخ لعنت با من چه اتفاقی افتاده است چرا من زمان مبارزات انتخاباتیم قول دادم که این جنگ را ادامه می دهم؟) دیوانگان مهمانی چائی به راه افتاده اند. من این شک را دارم که لوبی های یهودی به آنها کمک می کنند. چه کسی بر علیه من این کارزار را به پیش می برد. من در آمریکا متولد نشده ام؟ یک زن اسرائیلی. و این کارزار که من یک مسلمانم؟ یک زن یهودی دیگر. آنها می خواهند مرا شکست بدهند. چرا؟؟؟؟؟ زیرا که من صلحی را می خواهم برقرار کنم که بیشتر به نفع اسرائیل است!
مهم این است که 26 سپتامبر را از سر بگذرانم. زمانی که قرار به پایان می رسد و بعد انتخابات 2 نوامبر. بعدا: خدا می داند. شاید در نهایت موفق شدم شرایطی را به وجود آورم که به من اجازه دهد نقشه صلح را بچینم و جلوی آنها بگذارم. البته همواره نرم . مخملی.
لعنت ـ آیا من رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا نیستم؟